جمع‌بندی بحث

- علم غیب؛ نسبی یا مطلق؟
- انواع غیب نسبی

علم غیب؛ نسبی ای مطلق؟

شاگرد: آیا غیب نسبی نیست؟

استاد: حتما ًغیب نسبی است. «تلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْض[1]».

شاگرد: آن چه که برای نبی ای امام روشن است، برای او دیگر غیب نیست و برای دیگران غیب است. اگر به این صورت باشد حتی آدمهای عادی چیزهایی را میدانند وعلم آن را دارند،برای او غیب نیست ولی برای دیگران غیب است. حتی آدمهایی که مسلمان نیستند. خب دراینصورت چطور میتوان غیب را تفسیر کنیم درحالیکه گفته شده که کسی غیب نمیداند مگر خدا؟

---

[1] البقره ۲۵۳

انواع غیب نسبی

استاد: من یک کلمه عرض میکنم؛ ببینید غیب نسبی است و معلوم است. اما غیب های نسبی دو جور اصلی هستند. خیلی مهم است:

۱. علم غیب ِتکلیف آور

غیب هایی که وقتی مطلع میشوید هم دنبال آن تکلیف شرعی میآید و هم میتوانید آثار آیندهٔ را مدیریت کنید.

مصداق: علم کاهنان

علوم کَهَنَه به این صورت است.

۲. علم غیب محیط بر تکالیف

اما علم غیبی که اساس علوم انبیاء است، این است که محیط بر تکلیف و آثار تکلیف است. اصلاً متفرع بر این علم نمیتواند تکلیف شود. چون آثار تکلیف را میبینند. وقتی شما میدانید که بر شما واجب است که کاری را انجام بدهید، و بعد میبینید وقتی به‌خاطر وجوب انجام میدهید، چه آثاری بر آن بار است؛ یعنی وجوب را میبینند، امتثال خودتان را هم میبینند، آثاری هم که بر امتثال شما بار است را هم میبینند. این علم، احاطه بر اینها است، نه اینکه تکلیف بیاورد. متن نفس الامر را با جمیع اسباب و مسبّباتش میبینند.

مصداق: انبیا و اوصیا

غیب ِاین چنینی، اساس علمی است که آیه شریفه میگوید من آن غیب را ندارم این غیب را . «قُل لاّ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعا وَلَا ضَرّا إِلّا مَا شَاءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُ»[1]. الغیب؟ کدام غیب. غیبی که مدیریت کنم. وقتی که میدانم چیست، «لاستکثرت من الخیر ما مسنی السوء»؛ دفعت عن نفسی جمیع الشرور. این غیب اصلاً نیست. اما غیبی در افقی که انبیا میدانند به این صورت است که آثار امتثال تکلیف را میدانند. نه اینکه وقتی بدانم، آن وقت تکلیف بیاید و بگویم حرام شد و حلال شد. من کار حرام را ترک میکنم و کار واجب را انجام میدهم. اینها آثاری دارد. آن آثار منتقش در فعل من است. به عبارت دیگر علم غیبی است که علم به تمام فعلیّت تامه امکان های استعدادی کلّ عالم مُلک. وقتی به آن فعلیت تامه علم دارم، آن فعلیت تامه محیط بر تکلیف است. نه اینکه تکلیف بیاورد. این خلاصه عرض من است.

والحمد لله رب العالمین

[1] الاعراف ١٨٨